

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۱۹ می ۲۰۱۵

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش سی و یک

تجاوز امریکا بر افغانستان

شرایط زندگی برای زنان و کودکان افغان در حالی بدتر می شود که ۱۵۰ هزار نیروی اشغالگر در افغانستان خیمه زده و با این که خود را مدعی حقوق زن نشان می دهند، دهها پروژه بی معنی که کوچکترین اثری بر زندگی دوزخ آسای زنان ندارد، به ضد خشونت علیه زنان و اطفال در رسانه ها به نمایش می گذارند. دهها جاسوس خارجی از این بابت پول های کلانی دزدیده و به کشورهای شان بر می گردند. این وضعیت نشان می دهد که اشغال و امپریالیزم دشمن خونی زنان و کودکان اند (امریکائی ها در ولسوالی مانوگی ۹ طفل مکتب را که در حال جمع کردن هیزم بودند، بمباران کردند. مراسم عروسی ها را در هسکه مینه، شاه ولی کوت و خوست به آتش کشیدند، در ولسوالی نوزاد ولایت هلمند ۱۲ طفل خردسال و ۲ زن را سلاخی نمودند، در خوست شش زن را بعد از کشتن به چاه انداختند و نشان دادند که چه احترامی به زنان و کودکان دارند). تا زمانی که به اشغال نقطه پایان گذاشته نشود، انجوهای حمایت از زنان و اطفال، پرورشگاه ها، خانه های امن، دادخواهی ها و... جز ترفندی برای بازی دادن مردم و خدمت به اشغال چیز دیگری نیست.

در دوران پنج سال اشغال (از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶)، جنگسالاران و تکنوکرات ها به عنوان ممثلان ملاکان ارضی و بورژوا کمپرادورها با اشغالگران از نزدیک خو گرفته و به زودی پایگاه اصلی آنان را ساختند. رقابت میان این دو به خاطر شیرین شدن هر چه بیشتر در دل بادران، گاه آنان را در رویارویی قرار می داد که علاوه تقابل دو ایدئولوژی فئودالی و بورژوائی را نشان داده، بیشتر جنگسالاران فکر می کردند که امریکائی ها روزی داد بیدادگری های شان را خواهند گرفت، مخصوصاً که در ۲۰۰۴ از سوی «کمیسیون حقوق بشر» مسأله «عدالت انتقالی» مطرح گردید. با این طرح غیر عملی و امپریالیستی در حقیقت مردم را امیدوار نگه داشتند که روزی این عدالت پیاده خواهد شد.

بگذریم از این که دفاع اشغالگران از حرف های ملالی جویا و قرار دادنش به عنوان «قهرمان» ضد جنگسالار بیشتر آنان را تکان داد و به این علت جنگسالاران کوشش کردند که هر چه بیشتر خود را «اصلاح» کنند و محبوب القلوب اشغالگران (جامعه جهانی) بگردانند. لذا پکول و لنگی را دور انداختند، نکتائی و دریشی پوشیدند (مردم ولایت بلخ عطا محمد نور والی مادام العمر مزار را که یکی از جاسوسان امریکا و مورد توجه کمیته ۳۰۰ می باشد، به خاطری که هر روز دوبار دریشی عوض می کند و نکتائی های رنگارنگ می پوشد، «بچه فلم» می نامند و دکتر عبدالله شورای نظاری با پوشیدن دریشی های چند هزار دلاری به «شیک پوش» مشهور شده است)، خود را معتقد به پلورالیزم و دموکراسی وانمود کردند (همان هائی که چند سال پیش دموکراسی و انتخاب را کفر نامیده و «مجلس اهل حل و عقد»

را برگزار می کردند)، پیوسته اصطلاح «دوستان جامعه جهانی» را قفل کرده، از تمام اوامر شان موی به موی پیروی می کنند. اشغالگران نیز آرام آرام عنصر تکنوکرات را بیشتر داخل قدرت کرده که بالاخره بخش اعظم کرسی های کابینه را اشغال کردند.

در سال های اول اشغال، میان جنگسالاران و رسانه ها که دیگر به مرگ خر و سگ، سبز شده بودند، برخوردهای جدی وجود داشت، اما جنگسالاران به اشاره باداران به زودی متوجه شدند که می توانند خود رسانه داشته باشند و از این طریق از موقف چپاولگرانه خود دفاع نمایند. لذا به زودی ربانی، شیخ محسنی، محقق، سیاف، خلیلی، فهیم، دوستم، عالمی بلخی، انوری، کاظمی، احمدزی، عرفانی و... تلویزیون، رادیو و نشریه تأسیس کردند و برای تبلیغ خود و تهدید دیگران از این رسانه ها سود بردند. تلویزیون ربانی (نور)، خلیلی (نگاه)، محقق (راه فردا) و محسنی (تمدن) با پول ایران؛ تلویزیون سیاف (دعوت) با پول عربستان، تلویزیون دوستم (آئینه) با پول ترکیه و تلویزیون ها و رادیوهای دیگر با پول ایران، پاکستان و غرب ساخته شدند. این را نوچه های اشغالگران، پیشرفت «جامعه دموکراتیک» افغانستان دانسته به آن افتخار می کنند. جالب است که قانون مسخره مطبوعات زیر رهبری محمد محقق این بنیادگرای جنایتکار ساخته شد و مزدوران اکادمیسین غربی، ادعا می کنند که این قانون، بهترین «قانون» مطبوعات منطقه است.

اشغالگران که از مدت ها به فکر ایجاد اردو و پولیس دولت پوشالی بودند، در کنفرانس بُن فیصله کردند که اردوی ۷۰ هزار نفری زیر کنترل آنان ساخته شود. اما بعد از آن که قطعات نیروهای جهادی منحل و خلع سلاح می شدند، این کار تا ۲۰۰۴ پیشرفت بسیار ببطی داشت (تا آخر ۲۰۰۳ تعداد آن به ۴۰۰۲ نفر رسید). بعد از تشدید جنگ و بعد از آن که رهبری جنگ ظاهراً به ناتو سپرده شد و مرکز فرماندهی به بروکسل (مرکز ناتو) انتقال یافت، تصمیم گرفته شد که تعداد افراد اردو را به ۱۲۰ هزار نفر و پولیس را به ۹۰ هزار نفر برسانند. چون المان ها مسئولیت آموزش پولیس را بر عهده گرفته بودند، در سال ۲۰۰۶ ده هزار تفنگچه «والتر پی یک» برای پولیس افغانستان تحویل دادند، اما اکثر این تفنگچه ها در پاکستان و افغانستان در بدل یک هزار دالر به فروش رسیدند و چون مسئولیت پرورش و تسلیح اردو را امریکائی ها بر عهده داشتند، لذا مجموع سلاح های سبکی که کمپنی های امریکائی در ۲۰۰۶ به اردوی پوشالی دادند، ۲۲۰۰۰۰ میل سلاح بود که در این جریان، ۸۷۰۰۰ میل آنها گم شد.

امریکائی ها بالاخره با تصفیه افسران خلقی و پرچمی (در بخش اردو نه پولیس)، تصمیم گرفتند که تا ۲۰۱۴ نیروهای اردو را به ۲۳۵ هزار و پولیس را به ۱۷۰ هزار نفر (جمله ۴۰۵ هزار نفر) برسانند. اما تا اپریل ۲۰۱۱ تعداد اردو به ۱۴۷ هزار و تعداد پولیس به ۹۰ هزار رسیده بود. اردوی «ملی» (اردوی پوشالی) در حال حاضر هفت قول اردو دارد: قول اردوی مرکزی، قول اردوی ۲۰۹ شاهین در مزار، قول اردوی ۲۱۵ میوند در هلمند، قول اردوی ۲۰۷ ظفر در هرات، قول اردوی ۲۰۳ تندر در پکتیا، قول اردوی ۲۰۵ اتل در قندهار و قول اردوی هوایی؛ ۱۴ گارنیزون حمایتی، ۷ کدک کماندو، یک قرارگاه فرقه مرکزی، یک قرارگاه حمایتی لوجستیکی و ۶ تولى تطهیر در اختیار دارد که با توسعه در ۲۰۱۴ به ۸ قول اردو، یک فرقه کماندو، ۲۳ لوائ پیاده و دو کدک میکانیزه خواهد رسید. اردوی پوشالی در حال حاضر (جنوری ۲۰۱۱) ۱۴۶۰۴ افسر دارد که با ۶۰۶۹۰ میل سلاح ثقیله و خفیفه و ۲۴۴۸ وسیله زرهی مجهز می باشد و تا حال ۳۲۲ عملیات علیه طالبان انجام داده است. با این که قوای هوایی خاصی در اختیار ندارد، اما امریکائی ها چند طیاره باربری خریداری کرده و آنها را در اختیار اردو گذاشته است. در اپریل ۲۰۱۱ اعلان شد که یازده فروند هلیکوپتر تهاجمی روسی به ارزش ۳۵۰ میلیون دالر از سوی امریکائی ها خریداری و قرارداد آن به امضاء رسیده است. اما «جوزف بلاتس» سخنگوی آیساف در اپریل ۲۰۱۱ گفت که شمار داوطلبان اردو افزایش یافته و ماهانه شش هزار نفر جذب می گردند و تأکید کرد که اگر این جذب همچنان ادامه یابد تا اکتوبر ۲۰۱۱

شمار نیروهای امنیتی افغان به ۳۰۰ هزار نفر خواهد رسید. وی همچنان خبر داد که دولت امریکا مبلغ ۱۰.۴ میلیارد دلار را برای تجهیز اردوی افغانستان تخصیص داده که ۱۴۵ فروند طیاره نیز برای اردو در نظر گرفته شده است.

۹۰ هزار پولیسی که بیش از ۸۵ درصد اعضای آن بی سواد اند و حتی در هلمند ۵۰ درصد آن معتاد به مواد مخدر می باشند، در قالب گروپ های کوچکی در پوسته ها جابجا شده و چون تعلیم لازم ندیده و با سلاح عقب مانده و مهمات بسیار کم مجهز است، لذا تلفات آن نسبت به اردو بیشتر می باشد که گاه در هفته ای ۴۰ تا ۷۰ کشته دارد. پولیس فاسدترین بخش نیروهای امنیتی دولت پوشالی بوده، در قاچاق مواد مخدر دست دارد، با گروه های مافیائی شریک است و دُم اکثر جنایات زیر پای پولیس قرار دارد (پولیس در شهر کابل پیاده روها را به اجاره می دهد که پیشه وران و خرده فروشان بر روی آنها بساط هموار کنند، این را هر صبح و شام در کرانه های دریای کابل، مخصوصاً در برابر فروشگاه و اطراف مسجد پل خشتی به وضاحت می توان دید. پولیسان موظف عصرها سهم آمران حوزه و افسران دیگر را برای شان می رسانند. از این مسأله وزیر تا معین باخیر اند) اما تا حال هیچ افسر مهم پولیس در این رابطه دستگیر نشده است. رئیس دفتر ضرار احمد مقبل (وزیر اسبق داخله دولت پوشالی) چوکی های پولیس را با پول های زیادی می فروخت. قیمت قومندانان ای امنیه ۱۴۰ هزار دالر، از آمران جنائی ۱۰۰ هزار دالر و از آمران امنیت ولایات درجه دوم و سوم ۶۰ هزار دالر بود. تشکیلات اداری پولیس نیز شامل زون های مرکزی (کابل)، زون شمال (بلخ)، زون شمال غرب (هرات)، زون جنوب غرب (قندهار)، زون شرق (جلال آباد) و زون جنوب (پکتیا) می باشد. قومندانان زون ها و بعد قومندانان امنیه ولایات از سوی اشغالگران صلاحیتداران اصلی امنیت تعیین شده اند. امریکائی ها در مجموع در وزارت داخله ۲۴۰۰ مشاور دارند. تعیین وزیر داخله از سوی اشغالگران امریکائی و انگلیس صورت می گیرد و کرسی فقط وظیفه امضاء و اعلان آن را دارد. یونس قانونی، علی احمد جلالی، ضرار احمد مقبل، حنیف اتمر و بسم الله محمدی در سال های اخیر وزرای داخله بوده که در وابستگی با یکی از دو اشغالگر اصلی و یا هر دو قرار داشته اند. مثلاً جلالی تا مغز استخوان امریکائی و اتمر تا بن استخوان انگلیس است.

وقتی بعد از ۲۰۰۴ جنگ در جنوب و غرب افغانستان متمرکز گشت، صفوف پولیس، «امنیت ملی» و اردو را بیشتر افراد غیر پشتون پر کردند. در این سه ارگان فقط پنج درصد پشتون ها شرکت دارند، در حالی که پنجاه درصد نفوس افغانستان را می سازند. اشغالگران در این جنگ بر افراد پشتون اطمینان ندارند چون بیشترین جنایت را در مناطق پشتون نشین انجام می دهند و به این خاطر صفوف اردو را از ملیت های غیرپشتون پر می سازند. ۱۵ درصد اعضای پولیس و اردو معتاد به مواد مخدر اند، ۲۵ درصد افراد پولیس و ۱۸ درصد افراد اردو فرار می کنند. یک جنرال ناتو در ۲۰۰۹ گفت که ضایعات اردو و پولیس افغانستان سالانه ۳۷ درصد است که از جمله دو در صد آن تلفات می باشد. با این همه چون اکثر توده های مردم بیکار اند، جبراً به این صفوف می پیوندند. بخشی از افسران بلند پایه پولیس را جنایتکاران شورای نظار می سازند و به این صورت امنیت مردم به جانان شورای نظاری سپرده شده که اکثر آنان به خاطر جنایات و وطنفروشی های گذشته باید به حکم یک دادگاه انقلابی تیرباران شوند.

تا حال چند بار سربازان اردو و پولیس در هلمند، خوست، جلال آباد و کابل بر نیروهای امریکائی و انگلیس آتش گشوده که بیش از ۳۰ تن را کشته و ۴۰ تن دیگر را زخمی کرده اند. در فیروزی ۲۰۰۹ یک سرباز اردو در دند پتان پنج سرباز امریکائی را زخمی کرد؛ در جولای ۲۰۱۰ یک پولیس در نادعلی هلمند هفت سرباز انگلیس را کشت و خود موفق به فرار شد. در جولای ۲۰۱۰ یک سرباز افغان به نام طالب حسین در گرشک سه تن از نیروهای انگلیس را به قتل رساند. در ۲۷ اگست ۲۰۱۰ یک سرباز پولیس دو سرباز استرالیائی را کشت و سه تن دیگر را زخمی کرد. در نومبر ۲۰۱۰ یک سرباز اردو در ننگرهار پنج سرباز امریکائی را به قتل رساند؛ در مارچ ۲۰۱۱ یک سرباز افغان در جنوب دو سرباز ناتو را کشت. در ۴ اپریل ۲۰۱۱ یک سرباز سرحدی دو سرباز ناتو را در فاریاب به قتل

رساند و خود فرار کرد. در اپریل ۲۰۱۱ یک افسر هوایی به نام احمدگل در اکادیمی هوایی شش سرباز امریکائی را کشت و شش تن دیگر را زخمی ساخت؛ در ۲۰ جنوری ۲۰۱۲ یک سرباز اردو به نام عبدالصبور در ولایت کاپیسا چهار سرباز فرانسوی را کشت و ۱۶ سرباز دیگر را زخمی ساخت (عبدالصبور در اعترافات خود گفته که این کار را به خاطر اهانت به اجساد سه تن از افغان هائی که خارجی ها بر آنان ادرار کردند، انجام داده است) و غیره که خشم این سربازان را در برابر تحقیر اشغالگران به نمایش می گذارد. سربازان و افسران امریکائی و انگلیس با سربازان و افسران اردوی پوشالی چون نوکر برخورد کرده، یکبار که خبرنگاران در برگشت از جبهه مارجه (فبروری ۲۰۰۹) با هلیکوپتری در میدان هوایی شوراب توقف کردند و خشم سرباز انگلیس را برانگیختند، برای چند ساعت، دو جنرال دولت پوشالی و دو پیلوت طیاره با جمعی از خبرنگاران در کانتینری توقیف شدند. بعداً خبرنگار انگلیس که در هلیکوپتر مانده بود، دلش به حال این «جنرالان» و خبرنگاران سوخته و با تلاش او، «جنرالان»، پیلوتان و خبرنگاران افغان رها شدند. در این حال «غیرت» دو جنرال تور خورده، زیر لب، آرام آرام انگلیس ها را دشنام خواهر و مادر می دادند!!

امریکائی ها فقط چند فروند هلیکوپتر باربری در اختیار این اردو قرار داده و کورس های کوتاه مدتی برای آموزش سربازان و افسران تشکیل داده اند (در ماه اپریل ۲۰۱۱ اعلان شد که امریکا به ارزش ۳۵۰ میلیون دالر، یازده هلیکوپتر جنگی برای اردوی افغانستان از روسیه خریداری کرده است)، اما هرگز حاضر نشده اند تا با هلیکوپترهای شکاری و جت های جنگنده آن را مسلح سازند. علاوه بر فساد بی لگامی که در پولیس افغانستان شایع است، این پولیس در قاچاق مواد مخدر نیز وسیعاً دست داشته، در ده سال گذشته چندین تن از افسران بلندرتبه پولیس افشاء و افسران پائین رتبه دستگیر شده اند و قرار است تا ۲۰۱۴ مسؤولیت امنیت از سوی باداران ناتو و امریکا به اینان سپرده شود. نیروهای اشغالگر ناتو که بعد از ۲۰۱۴ از افغانستان خارج می شوند (هرچند این نیروها گفته اند که بعد از ۲۰۱۴ افغانستان را تنها نخواهند گذاشت)، برنامه انتقال مسؤولیت های امنیتی به نیروهای افغان را رویدست گرفتند. مسؤولیت کمیسیون روند انتقال مسؤولیت های امنیتی را به اشرف غنی احمدزی از سرسپردگان امریکائی سپردند تا آن را به شکل موفقانه به اجراء درآورد. مرحله اول برنامه انتقال در ۱۷ جولای ۲۰۱۱ رسماً از ولایت بامیان آغاز گردید و بعد از آن در شش منطقه دیگر افغانستان از جمله کابل، مزارشریف، پنجشیر، لشکرگاه، شهر هرات و مهترلام مرکز ولایت لغمان نیز به اجراء درآمد.

مرحله دوم انتقال مسؤولیت های امنیتی به نیروهای افغان از ولایت پروان در اواخر ماه نومبر ۲۰۱۱ یک هفته قبل از کنفرانس دوم بُن آغاز شد. در مرحله دوم، مسؤولیت امنیت هجده بخش کشور بر دوش نیروهای افغان گذاشته شد. در مرحله دوم انتقال بر اساس پیشنهاد کمیسیون روند انتقال مسؤولیت های امنیتی، ولایات بلخ، دایکندی، تخار، سمنگان، کابل و نیمروز به گونه مکمل به نیروهای افغان سپرده خواهند شد. افزون بر این ولایات، شهرهای جلال آباد، چغچران، شبرغان، فیض آباد، غزنی، میدان شهر و قلعه نو از شهرهای هستند که شامل مرحله دوم انتقال مسؤولیت های امنیتی می شوند. از سوئی هم ولسوالی های شهر بزرگ، یفتل سفلی، ارغنج، بهارک، تشکان، کشم و ارگوی ولایت بدخشان، ولسوالی آب کمری ولایت بادغیس، ولسوالی های ناوه، نادعلی و مارجه ولایت هلمند، تمام ولسوالی های ولایت هرات به استثنای ولسوالی های شیندند، اوبی و چشت شریف؛ ولسوالی قرغه ئی ولایت لغمان، ولسوالی های بهسود، کوز کنر، کامه و سرخرو ولایت ننگرهار، تمام ولسوالی های ولایت پروان به استثنای شینواری و سیاه گرد، تمام ولسوالی های ولایت سرپل به استثنای صیاد و ولسوالی های حصه اول بهسود، جلریز و مرکز بهسود از ولایت میدان وردک نیز شامل مرحله دوم انتقال مسؤولیت های امنیتی می شوند.

معاش سربازان و افسران اردو و پولیس را اشغالگران می پرداختند (شش ماه اخیر را جاپان پرداخت) اما در بودجه سال ۱۳۹۰ (۲۰۱۱) دولت پوشالی، معاش نیروهای امنیتی هم مدنظر گرفته شد. در این حال دگروال «لری» رئیس دفتر کمک های امنیتی افغانستان در ۲۵ اگست ۲۰۱۰ گفت که از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹، ۲۰ میلیارد دلار بر نیروهای نظامی دولت پوشالی به مصرف رسیده و حال ۳۰ میلیارد دلار دیگر اختصاص یافته است. برای این که امریکائی ها سطح تعلیمی اردوی پوشالی را بالا ببرند و افسران مطمئن خود را جانشین افسران نامطمئن کنونی بسازند، در ۲۰۰۴ انستیتوت ملی نظامی را در قرغه ایجاد کردند که در شرایط کنونی ۲۰۰۰ افسر در آن درس میخوانند و امریکا جدیداً ۳۰۰ میلیون دلار بر توسعه آن سرمایه گذاری کرده است. در کنار این انستیتوت و کورس های سربازی و افسری، سالانه حداقل ۶۰۰ افسر برای آموزش های سیاسی و نظامی به امریکا و انگلیس برده می شوند. هدف نهائی از این آموزش ها، مسلح ساختن افسران اردو به ایدئولوژی بورژوازی است که چون ارتش های مزدور پاکستان، ترکیه، کوریای جنوبی، فیلیپین، تایوان، عربستان سعودی و برخی از اردوهای کشورهای امریکای لاتین تریبه شوند و هر وقت امریکائی ها بخواهند به اشاره ای کودتا کنند و به خواست و منافع کمپنی های امریکائی برقصند و هست و بود ملک شان را به قمار بگذارند.

ارگان مهمی که اشغالگران بر آن مطمئناً حساب می کنند و به صورت مستقیم افراد آن را آموزش می دهند، ریاست عمومی «امنیت ملی» دولت پوشالی است که در آن جاسوسان و دشمنان مردم افغانستان جمع شده اند. تعداد افراد این ریاست در کابل و ولایات به ۲۴ هزار نفر می رسد. سازمان استخبارات امریکا در هر سه ماه مبلغ ۱۰ میلیون دلار به آن پول می پردازد. انتلجنس سرویس انگلیس بخشی از امنیت را نیز نظارت و کمک می کند و به این صورت تعداد جاسوسان و اجنت های این دستگاه به ۵۰ هزار نفر می رسد. تشکیلات این شبکه مخفی است و از عملیات آن کمتر کسی در بیرون مطلع می باشد. «امنیت ملی» در جاهای مختلف پایتخت ریاست هائی دارد که رفت و آمد در آن ها بسیار کم می باشد، مثلاً ریاست ۹۰ «امنیت ملی» وظیفه شکنجه و گرفتن اعتراف از مخالفان را دارد. ریاست «امنیت ملی» از امکانات تکنولوژیک و استراق سمع پیشرفته ای برخوردار است. افراد این شبکه در داخل و خارج توسط سازمان «سیا»، «اف. بی. آی» و «انتلجنس سرویس» آموزش می بینند. از دستگیر شدگان با شکنجه های غیرانسانی اقرار گرفته می شود و از صلاحیت های پشت پرده نامحدودی برخوردار است. این شبکه در پایتخت و در بسیاری از ادارات نمایندگی داشته، حفاظت جان بسیاری از اراکین دولتی را بر عهده دارد. در شرایط کنونی ۹۰ درصد فعالیت های «امنیت ملی» در رابطه با طالبان و القاعده صورت می گیرد، و کنترل جریانات سیاسی غیرطالب و القاعده به طور جدی در محور کار آن قرار ندارد.

امریکائی ها در ۳۱ جولای ۲۰۰۶ رهبری جنگ افغانستان را به پیمان اتلانتیک شمالی «ناتو» تحویل دادند. با وجودی که پای ناتو به افغانستان کشانده شد و ظاهراً رهبری به آن تحویل داده شد، اما قوماندۀ جنگ همچنان در دست امریکائی ها باقی ماند. ناتو که در ۱۹۴۸ برای مقابله با پیمان وارسا به وجود آمد، حاکمیت امپریالیزم امریکا را بر اروپا مسلط ساخت. اما پیمان وارسا در ۱۹۹۱ پاشید و عملاً ضرورت وجودی پیمان ناتو از میان رفت. اروپائی ها در آن زمان (مخصوصاً فرانسوی ها) دیگر نمی خواستند که ناتو زنده بماند و به اتحادیه اروپا پیشنهاد نیروی واکنش سریع ۶۰ هزار نفری را کردند. پول واحد اروپا و شورای اروپا به وجود آمد؛ قبلاً اتحادیه اروپا و کمیسیون اروپا ساخته شده بودند و به این صورت اروپائی ها، ایالات متحده را به مقابله طلبیدند.

ایالات متحده که بعد از جنگ دوم در اکثر کشورهای اروپای غربی پایگاه نظامی ساخت (تنها در آلمان ۱۰۰ پایگاه با ۱۰۰ هزار نیروی نظامی و نصب موشکهای کروز و پرشنگ، در ایتالیا بزرگترین میدان هوائی نظامی برای کنترل بحیره مدیترانه، در ترکیه، چک، کرواسی، پولند و... پایگاه های بزرگ نظامی ایجاد کرد) در حقیقت بعد از فروپاشی

اتحاد شوروی تمام اروپا زیر حاکمیت امریکا درآمد. در زمان رقابت با اتحاد شوروی هرچه فشار بر اروپا افزایش می یافت، کشورهای ثروتمند اروپای غربی به امریکا نزدیکتر و وابسته تر می شدند و به عکس هرچه تسلیحات پیشرفته امریکا در اروپا افزایش می یافت، اروپای شرقی به همان پیمانانه به شوروی تکیه می کرد تا جایی که ۴۰۰ هزار نیروی شوروی در اروپای شرقی متمرکز گشتند و به این ترتیب اروپا در اشغال کامل امریکا و شوروی درآمد. با فروپاشی اتحاد شوروی و از میان رفتن پیمان وارسا، عملاً ضرورت پیمان ناتو نیز از میان رفت، اما امپریالیست های امریکائی تلاش کردند که برای حفظ تسلط خود بر اروپا، این پیمان را همچنان نگه دارند.

رهبان جدید کشورهای اروپای شرقی که در تقابل با «کمونیسم» شوروی، سینه چاک روابط و مناسبات با امریکا و ناتو شده بودند، به زودی عضویت اتحادیه اروپا و پیمان ناتو را به دست آوردند. لذا این پیمان نه تنها زنده ماند بلکه در شرق اروپا نیز گسترش یافت. گرگان امپریالیست که تیتو را معمار کمونیسم در اروپا می دانستند، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی به یوگوسلاویا این میراث کمونیستی مارشال تیتو دندان تیز کرده و بعد از شعله ور ساختن آتش جنگ داخلی میان ایالت های جمهوری فدرال یوگوسلاویا (صربستان، مونتنیگرو، کرواسی، مقدونیه، بوسنی هرزه گوین)، امپریالیسم المان تلاش کرد که بخش هایی از آن را زیر کنترل خود بگیرد، اما امریکا که موقعیت یوگوسلاویا را برای تسلط بعدی اش بر اروپا بسیار با اهمیت می دانست، به زودی مداخلتش را در این کشور آغاز کرد و بعد از آنکه المان را کنار گذاشت، مسؤلیت ادامه جنگ را بر دوش پیمان ناتو گذاشت. گرگان امپریالیست از یک طرف میراث تیتو را توتّه توتّه کردند و برای خود پایگاه جدیدی در قلب اروپا ساختند و از طرف دیگر برای پیمان ناتو که پا در هوا مانده بود، وظیفه «مقدسی» دست و پا نمودند که تا ۲۰۰۵ در یوگوسلاویا و بعد در البانیا مصروف تجزیه و خونریزی شد.

تهاجم امریکا در ۲۰۰۱ بر افغانستان، بعد در ۲۰۰۳ بر عراق (جمهوری خواهان که مدیران کمپنی های فراملیتی نفتی و تسلیحاتی اند، تلاش داشتند که هرچه زودتر بر نفت عراق تسلط یابند، چون باور داشتند که در دور بعدی بر قدرت سوار خواهند ماند) از یکسو نیروهای متجاوز امریکائی را در دو جبهه جنگ تقسیم کرد و از سوی دیگر برای ناتوئی که می رفت تا عاطل بماند، باید وظیفه ای دست و پا می شد، بنابراین تصمیم امریکا و متحدانش بر این شد که رهبری جنگ در افغانستان به ناتو سپرده شود. بالاخره در ۳۱ جولای ۲۰۰۶ ناتو رسماً این وظیفه را بر عهده گرفت. نیروهای اشغالگر ۲۸ کشور عضو ناتو در مناطق مختلف افغانستان جابجا شدند. اما تلاش های امریکا برای شامل کردن نیروهای مصر و بنگله دیش در این جنگ به جایی نرسید. نیروهای امریکائی در ولایات کابل، نورستان، کنر، ننگرهار، لوگر، خوست، پکتیا، پکتیکا، قندهار و فراه جابجا شدند. انگلیس ها در هلمند، المان ها در مزار و کندز، کانادائی ها در قندهار، فرانسوی ها در کاپیسا و سروبی، ایتالوی ها در هرات، شیندند و فراه، اسپانوی ها در بادغیس، هالندی ها در ارزگان، پولندی ها در غزنی، ترک ها در وردک، ناروئی ها و سوئدی ها در فاریاب، چک ها در هلمند، استرالیائی ها در قندهار، هنگری ها در پلخمري و... استقرار یافتند، اما با تشدید جنگ در سربازان اکثر این کشورها افزایش به عمل آمد.

فرماندهان ناتو بعد از استقرار در افغانستان اعلان کردند که بعد از شش ماه طالبان را شکست می دهند. اولین عملیات آنان اژدهای هزار سر نام داشت که بر ولسوالی های پنجوائی و ژیری ولایت قندهار متمرکز شد. در این عملیات بیش از هزار دهقان و باغبان نورزائی در پنجوائی به قتل رسیدند. گزارش های نادرستی که از سوی چند فئودال بارکزائی از جمله خالد پشتون قبل از عملیات به نیروهای ناتو داده شده بود، باعث شد که این همه زحمتکش جان های شان را از دست بدهند.

ناتو بعد از عملیات اژدهای هزار سر مدعی شد که ولسوالی پنجوائی را به نمونه ای از بازسازی مبدل و به جهانیان نشان خواهد داد، اما نتیجه این همه تبلیغ آن شد که نه پنجوائی آباد شد و نه بعد از عملیات در آن سکنه ای باقی ماند که

ناتو کاری برای شان انجام می داد. عده ای از ساکنان پنجوائی که از اطراف ولسوالی به شهر آمده بودند، با چند بوتل آب معدنی و چند کارتن بسکویت استقبال شدند و این همان وعده بازسازی به ساکنان پنجوائی بود که سران فاشیست ناتو آن را با خون فرزندان رنگین ساخته بودند. این ولسوالی که یکی از مهمترین مناطق انگورزای قندهار بود، با بمباران وسیع و عبور تانک ها از هر جویچه و پشته، آن را به ویرانه ای مبدل کردند و بیش از پنجمصد هزار تاکش را به خاشاکی مبدل نمودند، چنانچه پنجوائی در ۲۰۰۶ انگوری برای فروش نداشت.

قومندانان جنایتکار ناتو بعد از عملیات پنجوائی و ژبری اعلان کردند که در دو سال طالبان را شکست داده، امنیت را به افغانستان می آورند، اما به زودی متوجه شدند که این جنگ نه یک جنگ واقعی بلکه سناریوی امپریالیست های امریکائی و انگلیس جهت تسخیر قاره آسیا می باشد، لذا بعد از مدتی اعلان کردند که جنگ در افغانستان یک روند طولانی است و نمی شود به زودی آن را پایان داد.

نیروهای ناتو با تمام ادعاها نخواستند به تأمین امنیت افغانستان بپردازند. در میان اعضای این پیمان هماهنگی و همکاری لازم به وجود نیامد. المان ها در شمال جابجا شده و مدعی بودند که برای جنگ نه بلکه برای بازسازی به افغانستان آمده اند. هالندی ها در ارزگان فقط در پایگاه های شان به استراحت پرداخته و ماهانه حداقل یک میلیون دالر به ۳۰۰۰ نیروی ملیشپائی مطیع الله خواهر زاده جان محمدخان جنایتکار که سال ها والی این ولایت بود، جهت انتقال لوجستیک خود از قندهار به ارزگان می پرداختند و به این خاطر از جولای ۲۰۰۲ تا اگست ۲۰۱۰ (ماهه که نیروهای هالندی از افغانستان خارج شدند) در این ولایت به شدت خونین فقط ۲۴ کشته و ۱۴۰ زخمی دادند. نیروهای انگلیس با این که در پر آشوب ترین ولایت افغانستان (هلمند) جابجا شدند، اما کار مهمی در این ولایت انجام ندادند. با اینکه بعد از امریکا بیشترین تلفات را متحمل شدند، مگر با شیوه کار و سیاست های خاص خود عمل نموده از نظر سیاسی و نظامی با امریکائی ها اختلاف عمیقی دارند. فرانسوی ها در اگست ۲۰۰۸ در اوزبک سرربی با کمین طالبان ۱۰ کشته و ۲۱ زخمی دادند. در آن زمان بحث های زیادی مبنی بر عدم همکاری امریکائی ها برای نجات نیروهای فرانسوی روی زبان ها شد، ایتالوی ها در شیندند و فراه علناً به ضد فعالیت های امریکا صحبت می کنند و اختلافات خود را بیان می دارند. نیروهای پولندی در غزنی چندین بار عملیات نظامی را بدون حمایت اعضای دیگر ناتو به راه انداختند. این تشتت در میان اعضای ناتو موقعیت امپریالیزم امریکا را مستحکمتر می ساخت، مخصوصاً بعد از آنکه نیروهای امریکائی به تنهایی شش برابر نیروهای کل اعضای دیگر ناتو و غیر ناتو شد، منطقاً رهبری کامل این جنگ را باید به دست می گرفت.

با تمام این که رهبری جنگ را امریکائی ها به دست گرفتند، اما تضاد میان اشغالگران نیرومند بر سر منافع شان در منطقه تریاکزای هلمند (هلمند نیمی از تریاک افغانستان را تولید می کرد، به این خاطر مهمترین و پر سودترین مارکیت مواد مخدر افغانستان را تشکیل می داد و بی جهت نبود که اشتهای تمامی اشغالگران را بر می انگیخت) همیشه رو در روی هم قرار می گرفتند. انگلیس ها نسبت به هر رقیبی بیشتر بر این منطقه شکم انداخته و در ۲۰۰۷ که امریکا نیروهای خود را به ۹۵ هزار نفر رساند، بخشی از آنان را در مارجه و سنگین جابجا ساخت و تا آن زمان هیچ نیروئی جز انگلیس ها به این ولایت پا نمانده بود و آن را چون تیول خود در اختیار داشت. انگلیس ها تلاش کردند که در ولسوالی موسی قلعه در هلمند بالا (بالا تر از شاهراه قندهار - هرات که شامل ولسوالی های موسی قلعه، سنگین، کجکی، بگران، نوزاد، واشیر و نیمی از گرشک می شود) که از نظر تولید مواد مخدر، قومی و جغرافیائی حیثیت مرکز را دارد، در سازشی با بزرگان قومی که مورد تأیید برخی از گروپ های طالب نیز قرار داشتند، قرار گیرند. این کار صورت گرفت اما با مخالفت امریکائی ها و دولت پوشالی روبه رو شد. بعد کرسی به دستور امریکائی ها، مایکل و ماروین دو جاسوس انگلیس را از هلمند اخراج کرد و انجنیر داوود والی هلمند را که از مزدوران سرسپرده انگلیس

بود، از وظیفه عزل نمود. در این حال یک خبرنگار ایتالوی که به هلمند رفته و سرگرم جمع آوری اطلاعات در مورد طالبان و مواد مخدر بود با خبرنگار ترجمانش به نام اجمل نقشبندی دستگیر و بعد از چند روز این خبرنگار (جاسوس) در بدل پرداخت یک میلیون دالر رها و اجمل نقشبندی نیز از طریق شفاخانه ایمرجنسی ایتالوی در لشکرگاه رها گردید. اما یک شب بعد اجمل نقشبندی که در جریان تبانی ایتالوی ها با طالبان قرار داشت (شواهدی وجود دارد که نقشبندی نیز از جاسوسان ایتالیا بوده و اما چون در افغانستان تعدادی از خبرنگاران یا جاسوس اند و یا در این راستا کار می کنند، لذا برای اجمل محافل «پرشکوهی» ترتیب دادند و از مرگ او تجلیل کردند)، قومندانان طالب و ایتالوی متوجه این ظرافت شده و شب بعد او را دوباره به طالبان تحویل دادند. داکتر رحمت الله رئیس افغان این شفاخانه که از جاسوسان سرسپرده ایتالیا و در رابطه نزدیکی با طالبان قرار داشت، تمام این پروسه را سازماندهی کرد و در فردای آن طالبان سر اجمل نقشبندی را بریدند (طالبان فقط سر کسانی را می برند که به عنوان جاسوس تثبیت کنند). بعدها این مسأله زمانی بیشتر تثبیت گردید که بویناکی شفاخانه ایمرجنسی را گلاب منگل والی هلمند افشاء کرد.

بعد از برکناری انجنیر داوود که از جاسوسان سرسپرده انگلیس بود، اسدالله وفا که اچکزی و از بولدک قندهار است، والی هلمند شد. اما او چند ماهی در این سمت باقی ماند و بالاخره با نوعی تبانی میان انگلیس و امریکا، گلاب منگل والی این ولایت شد. گلاب منگل به تاریخ ۲ مارچ ۲۰۱۰ اعلان کرد که در شفاخانه ایمرجنسی هلمند، سه ایتالوی و شش کارمند افغان به علت دست داشتن با طالبان دستگیر شدند. وی گفت که در این شفاخانه دو واسکت انتحاری، یک تفنگچه مکاروف و هشت بم دستی کشف گردیده است. وی مدعی شد که این سه خارجی و شش داخلی تصمیم داشتند که او (گلاب منگل) را بکشند و به این خاطر این ایتالوی ها از شورای کویته ۵۰۰ هزار دالر گرفته بودند. اما بعد از ۱۷ روز ایتالوی ها از زندان رها و به ایتالیا برگشتند. «منگل» ضمناً گفت که ایتالوی ها در افغانستان سه شفاخانه و هشت کلینک دارند و بی آنکه از نظر طبی ضرورت بوده باشد، دست و پای دهها سرباز و پولیس را قطع کرده تا طالبان خوشنود شوند. ایتالوی ها در غرب افغانستان فعال اند و مسؤولیت تیم بازسازی ولایتی «پی. آر. تی» هرات را بر عهده دارند. مهمترین شیوه کار آنها توجه به مسایل جاسوسی و استخباراتی است که تا حال قادر شده اند میان بعضی از سازمان ها و احزاب قانونی و غیر قانونی نفوذ قابل ملاحظه ای داشته باشند. این عملکردهای اشغالگران در هلمند که گوشه کوچکی از فعالیت آنان را بیان می کند، به روشنی نشان می دهد که میان امریکا، انگلیس و ایتالیا چه رویارویی هائی بر سر تریاک هلمند جریان دارد.

با این که در میان اشغالگران بر سر منافع خاص شان در افغانستان این چنین رویارویی وجود داشت، در جبهه مقابل نیز پراکندگی و رویارویی گسترده ای دیده می شد زیرا منافع، طرز تفکر و وابستگی های آنان به جاهای مختلف متفاوت بود. طالبان ملا عمری که در دوران امارت هیچ جریانی را در قدرت شریک نمی ساختند، قومندانان جهادی را «توپکی» و «شر و فساد» می نامیدند، بعد از دستگیری یا تسلیمی رها می کردند و برای شان اجازه خروج از افغانستان می دادند اما در اثر جنگ های خونین ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ (اطراف کابل و شمال) طالبان بخش اعظمی از نیروهای رزمی خود را از دست دادند. گرچه قبل از آن رئیس بقران در هلمند، انور دنگر در شمالی و ملا راکتی در زابل شامل صفوف آنان شده و اکبری در بامیان تسلیم شده بود، اما بعد از این جنگ ها به قومندانان جهادی غلجائی در جنوب و شرق رو آوردند. ملا جلال الدین حقانی، ملا کبیر و ملا صدراعظم را جلب کردند. ملا جلال الدین وزیر امور سرحدات تعیین شد و بعد از سقوط امارت به پاکستان گریخت و در لست سیاه شورای امنیت درج گردید. با ظهور دوباره طالبان، ملا جلال الدین که با نیروهایش در وزیرستان شمالی مستقر بود، با زن عرب اهل امارات خود مورد حمایت اعراب حاشیه خلیج قرار گرفت و در نزدیکی با لشکر طیبه، گروه خود را سازماندهی کرد. وی که به علت کهولت اکثراً در عربستان سعودی و امارات متحده به سر می برد، فرزندانش (مخصوصاً سراج الدین حقانی) این گروه

را رهبری می کنند و چون از پول و ثروت سرشاری برخوردار اند، توان خرید بیشتر انتحاری ها را داشته و در این عرصه فعالتر می باشند. گرچه از برخورد میان این گروه و طالبان ملا عمری تا حال گزارشی نرسیده، اما میان آنان اختلاف عمیق دینی وجود دارد. گروه ملا عمر معتقد به دیوبندیزم است، در حالی که گروه حقانی اخوانی می باشد و در دامن حزب گلبدین پرورش یافته است. گروه ملا عمر بیشتر با «آی. اس. آی» کوئته در تماس است، در حالی که گروه حقانی را «آی. اس. آی» پشاور رهبری و هدایت می کند. ساحه فعالیت گروه حقانی ولایات خوست، پکتیا، پکتیکا، لوگر، غزنی و کابل است، در حالی که طالبان ملا عمری با مرکزیت قندهار در نقاط بیشتر کشور فعال اند. اثرات جنرال حمیدگل و حواریون او بر گروه حقانی از زمان جهاد وجود داشته و به این خاطر این گروه به پاکستان و منافع آن در افغانستان بیشتر می اندیشد. علاوه بر گروه ملا عمر طرفداران ملا منصور که توسط حزب اسلامی گلبدین به قتل رسیده، نیز فعال می باشند و بیشتر بوی جهادی می دهند تا بوی طالبی. گروه ملا عمر در برخورد با اعضای حزب اسلامی و شخص گلبدین نسبت به طرفداران ملاحقانی با انعطاف بیشتری برخورد می کنند.